
کاوشی در اعتبارسنجی حدیث «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ الْأُمَرَاءَ وَ خَيْرُ الْأُمَرَاءِ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ»

احمد قرائی سلطان آبادی *

◀ چکیده

در مقام بررسی هر حدیثی می‌بایست زمینه صدور آن حدیث از معصوم محرز گردد و متن آن نیز یک اصل معرفتی یا عقیده‌ای درست یا راهکاری عملی و اخلاقی را بیان کند. حدیث مورد نظر که بیانگر صورت خاصی از ارتباط عالمان با حاکمان است، تقریباً از اواخر قرن اول هجری در قالب یک گفتمان روایی اجتماعی ظهور و به‌طور خاص در نزد طبقاتی از صوفیان و زهاد و وعاظ معروفی چون فضیل بن عیاض و سلمة بن دینار رواج داشت. با روش تحلیل تاریخی مشخص شد که حدیث بدون سند در منابع قرن چهارم و پنجم هجری نقل شده و در منابع اولیه حدیث فریقین اشاره‌ای به آن نشده است، فقط احادیثی نزدیک به مضمون آن را آورده‌اند. احتمال می‌رود این عدم نقل تحت تأثیر مخالفت‌های شدید فقها با صوفیان بوده باشد و اینکه برای فقیهان مسلمان، حضور و مراجعه عالمان به دربار حاکمان می‌تواند زمینه‌ساز احقاق حقوق مردم، رد مظالم و اقامه حدود شرعی و مانند آن باشد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حدیث، اعتبارسنجی، شر العلماء، خیر الأمراء.

۱. مقدمه

دو طبقه تأثیرگذار بر هر جامعه، اُمرا (حاکمان) و علما (دانشمندان) هستند. در گفتار رسول الله ﷺ به این واقعیت این گونه اشاره شده است: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّحَا صَلَّحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا، فَسَدَتْ أُمَّتِي: أَلْفُفُهَاءُ وَ الْأَمْرَاءُ» (صدوق، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۳۷؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۷) که به صورت «الأمراء والقراء» و المراد بهم العلماء (مجلسی، ۱۴۰۶ ق، ج ۷، ص ۲۶۰) هم آمده است. قطعاً روابط و مناسبات بین این دو، بخش مهمی از حوادث و امور حیاتی جامعه را رقم می‌زند. این رابطه تحت هر شرایطی دوسویه مشخص دارد: یکی تعامل و گفت‌وگو و رایزنی و مشارکت در انجام امور مهم و دیگری تصادم و دوری و عدم مشارکت در انجام کارها. هریک از آن دو هم آثار و تبعات خاص خود را برای خود آن دو صنف و هم برای یکایک شهروندان جامعه به دنبال خواهد داشت که در برخی جهات جبران‌ناپذیر و به‌مثابه فساد و نابودی خواهد بود.

در پاره‌ای از منابع اسلامی، احادیثی با این مضمون وارد شده است که «بدترین علما آنان‌اند که با پادشاهان همنشینی کنند و بهترین پادشاهان آنان‌اند که با دانشمندان همنشین باشند.» مدلول این نوع اخبار بر یک شکل خاص از ارتباط، یعنی عدم مراجعه عالمان به حاکمان، بلکه لزوم مراجعه حاکمان به عالمان خبر می‌دهند. ظاهراً از اواخر قرن اول هجری به بعد گفتمان مجالست یا عدم مجالست عالمان با پادشاهان در میان مسلمانان شکل گرفته است. مقوم و محرک نشر این گفتمان هم واقعیت‌های مربوط به دربار و عالمان درباری و هم یک سری اخبار و روایاتی بود که فحوای بسیاری از آن‌ها، بر عدم مخالفت و همنشینی علمای قوم با حاکمان و دربار دلالت داشت. البته برداشت یکسانی از آن اخبار وجود نداشت. چون عده‌ای این منع را مخصوص حاکمان جور می‌دانستند؛ عده‌ای نیز منع را مطلق می‌دیدند؛ برخی هم رفت‌وآمد به دربار حاکم عادل را ضروری و به مصلحت عام مردم می‌دیدند.

بررسی این نوع احادیث از منظر فقه الحدیثی و تحلیل تاریخی گامی مهم در راستای شناخت ساختار و ساختمان اولیه آن‌ها خواهد بود و همچنین فرایندهای رواج گفتمان حاصل از آن را بهتر آشکار خواهد ساخت. از آنجا که صدور این‌گونه از

احادیث با ذکر جمله اسانید و جزئیات احوال راویان آن‌ها در هیچ منبعی مشاهده نشد، کنجکاوی ما را در بررسی حدیث‌شناختی آن بیشتر کرد و چون فقها و محدثان و متکلمان و مفسران به این احادیث کم توجه نشان داده بودند، برخلاف عالمان اخلاق و طرفداران تصوف که بیشتر به آن توجه کرده بودند، این مسئله در ذهن ما بیشتر قوت گرفت که علل و اسباب این کم‌توجهی و آن توجه زیاد چه بوده است؟ پیش‌فرض نگارنده این است که دانشمندان مسلمان به مقوله‌ای بدین اهمیت و کاربرد بدون دلیل، کم‌توجهی نداشته‌اند. حداقل از حدیث‌شناسان مشهور شیعه و اهل سنت که به ساختار سندی و متنی احادیث توجه زیاد داشته‌اند، توقع می‌رفته است که بیشتر درباره اعتبار و وثاقت آن سخن و گفت‌وگو داشته باشند.

از منظر پژوهش‌های انجام‌شده، چه قدیم چه جدید، تحقیق مستقلی که حدیث مورد نظر را از افق دید یک حدیث‌پژوه و در مقام ارزیابی سندی و متنی بررسی کرده باشد، مشاهده نشد. آنچه در منابع حدیثی و عرفانی و اخلاقی آمده، تنها به قصد بیان اخباری ذیل بابی با عنوان نهی مجالست و مخالطت عالمان با حاکمان آمده است. و آنچه برای مثال غزالی در *احیاء علوم‌الدین* و سیوطی در رساله «ما رواه الأساطین فی عدم المجئی إلى السلاطین» (نک: غزالی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱۲-۱۳۰؛ سیوطی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۳-۷۰) آورده‌اند، در حد بیان حدیث مورد نظر و توضیحاتی است که درباره اقسام ارتباط عالمان با حاکمان و حکم شرعی و آثار مترتب بر آن‌ها مطرح شده است.

۲. رابطه عالمان و حاکمان در آینه احادیث

اهمیت و نقش علم و عالم مشهورتر از آن است که به بازشناسی و واکاوی مجدد نیاز داشته باشد. شاهد بر آن حجم زیادی از احادیث معصومین علیهم‌السلام و دیگران است که در منابع فریقین فراگرد مسائل مربوط به علم و عالم و متعلم گرد آمده است. (نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰-۴۴؛ بخاری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱-۴۲؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۴ق) اما در این بین، به دلیل موقعیت ویژه دانشمندان در جامعه و فرازوفرودهای رابطه علم و قدرت، کمتر به مسئله نوع و کیفیت ارتباط علما با دیگران به‌خصوص امرا و پادشاهان و گفتمان ناشی از آن، توجه و امعان نظر شده است.

خواه ناخواه دانشمندان یک قوم محل توجه و نظر حاکمان و فرمانروایان آن قوم

قرار می‌گیرند یا به دیدهٔ رفاقت یا حذف و رقابت. کافی است فقط پای علما به دربار پادشاهان و حاکمان باز شود، آن وقت، مسائل جدید و تحولات چشمگیری در زندگی و جایگاه اجتماعی آنان و مناسبات فرهنگی و تربیتی جامعه رخ خواهد داد. البته این مسئله‌ای نوپا و متعلق به جهان مدرن نیست. از گذشته تا حال، توجه و تأمل در این نوع مسائل، میان خاص و عام وجود داشته است که در بسیاری مواقع توأم با نوعی ارزش داوری نیز بوده است. گویی بدترین حالت هم در اذهان عمومی همواره این بوده که عالم، دربارنشین و جیره‌خوار سلطان گردد. این حالت نیز به شکل ویژه در روایات منعکس شده است و امروزه می‌توان از آن به مثابهٔ یک گفتمان روایی - اجتماعی یاد کرد.

حدیث مورد نظر در این جستار با ساختارهای متفاوت و متقارب در معنا در روایات و منابع کهن صورت‌بندی زبانی شده است. به موارد زیر توجه کنید:

رسول الله ﷺ: «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ.» (ابن ابی فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۸۳)

«شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ؛ نِعْمَ الْأَمِيرُ عَلِيٌّ بَابِ الْفَقِيرِ وَ بَيْسَ الْفَقِيرِ عَلِيُّ بَابِ الْأَمِيرِ.» (مولوی، ۱۳۸۶، ص ۲)

کان یقال: «شَرُّ الْأَمْرَاءِ أَبْعَدَهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ أَقْرَبَهُمْ مِنَ الْأَمْرَاءِ.» (ابن عبدالبر، ۱۹۸۱م، ج ۱ ص ۳۳۲)

و قالوا: «شَرُّ الْأَمْرَاءِ أَبْعَدَهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ أَقْرَبَهُمْ مِنَ الْأَمْرَاءِ.» (همو، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۶۴)

روی أبو هريرة أنه قال ﷺ: «أبْغَضَ الْقُرَاءَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ يَزُورُونَ الْأَمْرَاءَ» وَ فِي الْخَبَرِ «خَيْرُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ، وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرَاءَ.» (غزالی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱۲)

أَخْرَجَ أَبُو دَاوُدَ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ النَّسَائِيُّ وَ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعْبِ الْإِيمَانِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «... وَ مَنْ أَتَى أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ أَفْتِنَ.» (سيوطي، ۱۴۱۱ق، ص ۲۳ و ۲۴)

وَ أَخْرَجَ ابْنُ عَدَى عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «... وَ أَبْغَضَ الْخَلْقَ عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمُ السُّلْطَانِ.» (همان، ص ۲۴)

و فی الخبر «خَيْرُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرَاءَ.»
(فیض کاشانی، ۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۲۵۳)

وجه اشتراک همه این‌ها مذمت و نفی هرگونه ارتباط و حضور فیزیکی دانشمندان در دربار پادشاهان است. بدین مضمون که بدترین عالمان کسانی هستند که به دربار امرا رفت‌وآمد دارند و بهترین امیران کسانی هستند که به نزد دانشمندان مجالست و رفت‌وآمد دارند. این مطلب به شکل عجیبی با طبیعت آموزه‌های آیین اسلام که برای علم و عالم احترام و مقام جلیل‌تر از مقام حکام و عامه مردم قائل است، مطابقت دارد. (نک: حیدر، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۱۶) اما آنچه اهمیت دارد اینکه باید روشن شود که به چه جهت تقدم مجالست امیر بر عالم، دلیل بر خوب بودن ارتباط دانسته شده است.

۳. حدیث رابطه عالمان با حاکمان در منابع روایی

قابل تأمل است که روایات کلیدی همچون «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ» یا «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ؛ نِعْمَ الْأَمِيرُ عَلَى بَابِ الْفَقِيرِ وَ بئسَ الْفَقِيرُ عَلَى بَابِ الْأَمِيرِ» یا «شَرُّ الْأَمْرَاءِ أْبَعَدَهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ أَقْرَبَهُمْ مِنَ الْأَمْرَاءِ» یا «خَيْرُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ، وَ شَرُّ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرَاءَ» یا «شِرَارُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرَاءَ، وَ خِيَارُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ»، در جوامع حدیثی متقدم و متأخر شیعه نیامده، با اینکه در بیشتر این منابع، روایات زیادی در باب علم و عالم و متعلم آمده است. اولین منابعی که این نوع احادیث در آن‌ها ذکر شده عبارت‌اند از:

- بهجة المَجَالِسِ و أنس المَجَالِسِ، ابن عبدالبر (م ۴۶۳)

- جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر

- احیاء علوم الدین، محمد غزالی (م ۵۰۵)

- ربیع الأبرار و نصوص الأخیار، محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸) به نقل از فضیل

عیاض.

- مجموعه ورام (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر)، ورام بن ابی فراس (م ۶۰۵)

- المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱)

از منابع نامبرده چنین فهمیده می‌شود که روایات مورد نظر بیشتر در کتب اخلاقی و

عرفانی نقل و ضبط شده‌اند. علل و اسباب آن چندان روشن و دست‌یافتنی نیست، ولی می‌توان احتمال داد که صاحبان آن کتاب‌ها چون می‌توانستند از مضمون این روایات برای نشان دادن اهمیت و فضل علم و عالم و مذمت سلاطین و پادشاهان بیشترین استفاده را بکنند، به‌خصوص طبقات زهاد و وعاظ و صوفیان که در جهان‌نگری خود بر ترک دنیا و متعلقات آن و عدم تقرب به حکومت و دربار پادشاهان توصیه و تأکید داشتند، باب یا فصلی از نوشته‌های خود را به ذکر و نقل این‌گونه روایات اختصاص دادند تا جایی برای توجیه برخی از صور ارتباط با حاکمان آن‌گونه که فقها و محدثان گفته بودند، باقی نماند.

البته این به معنای برکناری مطلق سایر منابع به‌خصوص جوامع اصلی حدیث شیعه و اهل سنت از بیان این‌گونه اخبار یا روایات نزدیک به آن نباید تلقی شود؛ زیرا مثلاً صورت دیگری از این روایات در کتاب *کافی* کلینی (م ۳۲۹) این‌گونه آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: "الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَيَّ دِينِكُمْ"»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۶) همین حدیث را ابن حیون (م ۳۶۳) در *دعائم الاسلام* آورده با این توضیح که مراد از سلطان در اینجا حاکمان جور و ستمکار است. (نک: ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۸۱) در *کشف الغمّة* علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۲) هم آمده: «قَالَ ع: الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْفُقَهَاءَ قَدْ رَكِبُوا إِلَى السَّلَاطِينِ فَاتَّهَمُوهُمْ» (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۸۴)

صورت دیگری هم در برخی منابع ضمن یک حدیث مطول این‌گونه آمده است: «... عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ: ... مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ عَالِمٌ يَوْمَ سُلْطَانًا جَائِرًا مُعِينًا لَهٗ عَلَى جَوْرِهِ...» (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج ۱ ص ۱۵۰) که علامه مجلسی هم همین بخش حدیث را به‌صورت تقطیع شده در *بحار الانوار* آورده است. (نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۸۱)

در منابع اهل سنت هم عبارات «مَنْ أَتَى أَبْوَابَ السَّلَاطِينِ افْتَنَ»، «إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الْعَالِمُ يَزُورُ الْعُمَّالَ»، «الْعُلَمَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَخْلَطُوا السُّلْطَانَ...»، «إِيَّاكُمْ وَ مُجَالِسَةَ [أَوْ أَبْوَابَ] السُّلْطَانِ»؛ «الْعِلْمُ يَزَارُ وَلَا يَزُورُ» آمده است. (نک: ترمذی، ۱۳۹۵ق،

ج ۴، ص ۵۲۳؛ بیهقی، ۱۴۲۳ق، ج ۱۲، ص ۲۷؛ سیوطی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۳-۶۷؛ ابن مفلح، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۴۵۷-۴۶۷) اما در این منابع، آن صورت‌بندی زبانی مشهور از گفتمان ارتباطی یعنی «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ» نیامده است.

برخی عبارات هم در منابع نقل شده است که گوینده اصلی آن‌ها خیلی مشخص نیست؛ مثلاً این عبارت «إِذَا رَأَيْتَ [رَأَيْتُمْ] الْعُلَمَاءَ عَلَى أَبْوَابِ الْأَمْرَاءِ فَبَسَّ الْعُلَمَاءَ وَ بَسَّ الْأَمْرَاءَ وَ إِذَا رَأَيْتَ [رَأَيْتُمْ] الْأَمْرَاءَ عَلَى أَبْوَابِ الْعُلَمَاءِ فَنِعِمَّ الْعُلَمَاءَ وَ نِعِمَّ الْأَمْرَاءَ» در برخی منابع آمده است بدون آنکه گوینده اصلی آن مشخص باشد. (نک: امین‌العاملی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۵۸۴) فقط در یک مورد گفته شده که این نقل از امام علی علیه السلام است. (نک: ابشیهی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۸)

بررسی و نقد سندی حدیث

شکل اصلی حدیث با عبارت «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ (زَارَ) الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ جَالَسَ (زَارَ) الْعُلَمَاءَ» به هر دلیلی بدون سند در منابعی خاص^۳ ذکر شده است، در نخستین منابع که پیش از این مذکور افتاد، حدیث مورد نظر بدون سند و با تعبیری چون «قال رسول الله ﷺ» (ابن ابی فراس و مولوی رومی)؛ «كان يقال» و «قالوا» (ابن عبدالبر)، «روی ابوهریره» و «فی الخبر» (غزالی) نقل شده است. همین عامل کافی است تا بتوان حدیث را جزء احادیث مرسل به شمار آورد.

عین عبارت حدیث از فضیل عیاض هم نقل شده است و مشخص نیست که آیا او از گذشتگان نقل کرده یا نقل و دیدگاه شخصی اوست. (نک: ابشیهی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۸؛ زمخشری، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۵) زیرا نمونه‌هایی از احادیث مشهور وجود دارد که بعد از تحقیقات علمی مشخص شده که صرفاً بیان نظر شخصی یک عارف یا فیلسوف یا مانند آن بوده است.

ابونعیم اصفهانی در *حلیة الأولیا* حدیث زیر را نقل کرده است: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ، ثَنَا سَلَمَةُ بْنُ شَيْبٍ، ثَنَا سَهْلُ بْنُ عَاصِمٍ، ثَنَا فَرَجُ بْنُ سَعِيدِ الصُّوفِيِّ، ثَنَا يُونُسُ بْنُ أَسْبَاطٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مُخْبِرٌ أَنَّ بَعْضَ الْأَمْرَاءِ أَرْسَلَ إِلَى أَبِي حَازِمٍ فَأَتَاهُ وَعِنْدَهُ الْإِفْرِيقِيُّ^۴ وَالزُّهْرِيُّ وَغَيْرُهُمَا، فَقَالَ لَهُ: تَكَلَّمْ يَا أبا حَازِمٍ، فَقَالَ أَبُو حَازِمٍ: إِنَّ خَيْرَ الْأَمْرَاءِ

مَنْ أَحَبَّ الْعُلَمَاءَ، وَإِنَّ شَرَّ الْعُلَمَاءِ مَنْ أَحَبَّ الْأَمْرَاءَ...» (ابونعیم اصفهانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۳-۲۴۴)

درباره سهل بن عاصم گفته شده: «هو شیخ» (ابن ابی حاتم رازی، ۱۳۷۱ق، ج ۴، ص ۲۰۲) ابن حبان بستی اسم او و سلمة بن شیب را در کتاب الثقات خود آورده است. (نک: بستی، ۱۳۹۳ق، ج ۸، ص ۲۸۸ و ۲۹۴) یوسف بن اسباط را هم آن گونه که ذهبی در سیر اعلام النبلاء معرفی کرده از زهاد معروف شام بوده که توسط ابن معین توثیق شده است؛ منتها ابوحاتم گفته که نقل او قابل اعتنا نیست، بخاری هم درباره او چنین نظر داده است که کتاب هایش را دفن کردند لذا حدیثش بعد از آن اتفاقاً آنطور که باید به ما نرسیده است. (ذهبی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، ص ۱۶۹) واژه «مخبر» هم می‌رساند که این فرد در ناحیه نام و مشخصات ناشناخته است و این می‌تواند دال بر ارسال یا اضمار حدیث باشد. علاوه بر این، ابوحازم سلمة بن دینار از زهاد نیمه قرن اول هجری است که این مطلب پیش فرض نگارنده مبنی بر نقل شایع روایت ارتباط علما با امرا در میان اهل تصوف و زهاد و عرفا را تقویت می‌کند.

بررسی و نقد متنی حدیث

در میان روابط اجتماعی، همیشه امر دایر بر مراجعه و همکاری دو طرف ارتباط بوده است: رابطه حاکم و مردم، فرزند و والدین، کارگر و کارفرما، معلم و شاگرد، ماجر و مستاجر و... قطعاً در این بین، مراد از دایره ارتباط علاوه بر رفت و آمد و مجالست با یکدیگر، شامل هر نوع همکاری و مشورت و همفکری نیز بوده است. در حدیث مورد نظر، لازمه رابطه صحیح و سالم بین عالم و حاکم فقط لزوم مراجعه حاکم یا امیر به نزد عالم دانسته شده است. گویی عالم ارج و منزلتش از حاکم بزرگ‌تر است و نباید در این مسئله مهم گرفتار نگاه عرفی و ظاهری و گفتمان‌های رقیب شد؛ گفتمان‌هایی که چنین القا می‌کنند همان طور که همه مردم و طبقات جامعه برای رفع نیازها و بیان مشکلات خود و جامعه به نزد حاکم و دربار می‌روند، عالمان و دانشمندان قوم هم باید پای خود را به دربار حاکمان باز کنند و با احراز مناصب مهم حکومتی و محبوبیت نزد حاکم بتوانند از علم و دانش خود مایه گذاشته و مایه خیر و آبادانی شوند.

حدیث مورد نظر از ساختار زبانی مشخصی برخوردار است و آن اینکه به هیچ

عنوان نباید در جامعه شرایطی ایجاد شود که دانشمندان آگاهانه یا به اجبار وارد دربار حاکمان و پادشاهان شوند. این مطلبی است که با عقل و سیره عقلی سازگاری تام دارد. البته می‌توان شرایطی را تصور کرد که عالمان^۵ با شناخت خود و استواری مقام علمی خود به نزد حاکمان رفت و آمد کنند و از نزدیک شاهد نوع حکومت و نحوه تصمیم‌گیری‌ها و اجرای مستقیم آن‌ها باشند که به‌رغم معقول بودن آن، محل تأکید و تخصیص روایات مورد نظر واقع نشده است. شاید بدین سبب که جایی که قدرت و ثروت و شهرت نفوذ دارد، خواه ناخواه پای دانشمندان نیز در معرض لغزش قرار خواهد گرفت. هرچند در میان دانشمندان هم هستند کسانی که بحق و شجاعانه از علم و باورهای خود دفاع می‌کنند، اما گفتمان فوق‌ظاهراً ناظر به بافت موقعیتی خاص است که اگرچه از قاعده «ما من عام ألاً و قد شدّ و ندر» برکنار نیست، همچنان بر این واقعیت تأکید دارد که چنانچه عالمان به دربار و نزد حاکمان مراجعه و رفت و آمد کنند چند مشکل پیش خواهد آمد:

۱. توازن اخلاقی بین اهل علم و اهل قدرت به هم خواهد خورد و به اهل قدرت احساس استکبار و استعمار دست خواهد داد.
۲. تواضع علمی و قناعت زندگی دانشمندان زیر سؤال خواهد رفت و توده مردم نگرش منفی به این اتفاق پیدا خواهند کرد.
۳. الگوهای کارآمد تربیتی جامعه شکسته خواهند شد و اثر خود را از دست خواهند داد.

از خود روایات وارده می‌توان اطلاعات زیادی درباره دلایل این نهی و عدم مراجعه عالم به حاکم به دست آورد. در برخی، صلاح و فساد جامعه به صلاح و فساد دانشمندان و حاکمان نسبت داده شده است. (نک: صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۷) در پاره‌ای، بهترین ویژگی برای حاکمان عدل و برای عالمان ورع، بدترین ویژگی برای حاکمان، جور و ستم و برای عالمان، حسد و غرور دانسته شده است. (نک: علوی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۰۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۶۹) در نهی از مخالفت همین بس که این حکمت نبوی (و مَنِ اقْتَرَبَ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ اقْتَبَتْ: هر آن‌که به دربار پادشاهان نزدیکی جوید به بلا و فتنه افتد) یک ضرب‌المثل مشهور شده تا حدی که معتقد

شده‌اند هر که گرد پادشاهان گردد، به دین و دنیای خود زیان زند؛ زیرا اگر آن گوید و آن کند که پادشاه را خوش آید به دین در مخاطره بود، و اگر آن گوید و آن کند که خدا را خوش آید به تن و مال در مخاطره افتد. (نک: ابن سلامه، ۱۳۶۱ش، ص ۱۴۴)

ارتباط عالمان با حاکمان به مثابه شبکه گسترده‌ای از معنا در درون اخبار و روایات زیادی وارد شده است؛ مثلاً به این روایات بنگرید:

«مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا بِمَا أَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى خَرَجَ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ.»

«أَفْضَلُ التَّابِعِينَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَا يَقْرَبُ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ.» (نک: راوندی، بی تا، ص ۲۷)

به تبع آن، در مجموعه اخبار مربوط به فضیلت عالمان هم نکاتی در چرایی و لزوم مراجعه حاکم به عالم بیان شده است؛ مثلاً اینکه انسان از مجالست با دانشمندان بر دانشش افزوده و تربیتش نیکو و روانش پاکیزه می‌شود (نک: تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۴۱) یا اینکه رسول الله ﷺ زیارت و معاشرت با علما را به مثابه زیارت خودش و خدای خودش دانسته است. (نک: متقی هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۱۷۰)

با اتفاقات و تغییرات مختلف در جامعه اسلامی، حدیث رابطه عالمان با حاکمان نزد مخاطبان از فرقه‌های مختلف به صورت‌های زبانی متفاوتی درآمد. در مواردی بر آثار و نتایج عدم توجه به محتوای آن توجه و اشاره شده است؛ مثلاً در روایاتی، تقرب عالمان به پادشاهان را دارای آثار و تبعات منفی زیادی دانسته‌اند، به این روایات توجه کنید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا اقْتَرَبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا كَثُرَ مَالُهُ إِلَّا اشْتَدَّ حِسَابُهُ وَ لَا كَثُرَ تَبَعْتُهُ إِلَّا كَثُرَتْ شَيَاطِينُهُ.»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَاكُمْ وَ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا فَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا أَبْعَدَكُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَنْ آثَرَ السُّلْطَانَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَرَعَ وَ جَعَلَهُ حَيْرَانَ.» (صدوق، ۱۴۰۶ق، ص ۲۶۰)

در این بین کسانی هم بودند که با توجه به رونق این حدیث، مناسبات علم و قدرت و صاحبان هر دو را مطمح نظر قرار دادند؛ اینان از یک سو، طرفدار این اندیشه و گفتار علوی بودند که «العِلْمُ سُلْطَانٌ، مَنْ وَجَدَهُ صَالًا بِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِلًا عَلَيْهِ»؛ علم خود، قدرت است هر کس آن را به دست آورد با آن چیره می‌شود و آنکه آن را

به دست نیاورد بر او چیره خواهند شد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۳۱۹) چنان‌که معتقد بودند که دستیابی به چنان قدرتی (قدرت علمی) برای پادشاهان نهایت اهمیت را داشت، ولی به دلیل خوی و منش پادشاهی خود بیشتر ترجیح می‌دادند به هر وسیله‌ای عالمان را به دربار بکشانند و از مرجعیت علمی و محبوبیت مردمی آن‌ها برای مقاصد حکومت خود کمک بگیرند. از سوی دیگر، به ضرورت مراجعه عالم به حاکم عادل هم توجه داشتند، چون طبق روایات معتقد بودند که سلطان عادل مانند پدری مهربان شایسته هرگونه اعتماد است. (نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۶۹) اما سلطان جائز را که خود نیاز به اصلاح داشت و اعتمادی به او نبود، شایسته نمی‌دیدند که عالم نزد او برود مگر آنکه سخن عدل را نزد او برد. به همین خاطر گفته شده بود: بهترین اعمال عبارت‌ند از: «كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ». (شریف رضی، ۱۴۳۴ق، حکمت ۳۷۴)

۴. صورت‌های مختلف رابطه عالمان با حاکمان

باید در نظر داشت که هر فرد یا گروه یا طبقه از اجتماع ابتدائاً و بالذات در برقراری ارتباط با دیگران اعم از افراد دیگر و حکومت و حاکمان مختلف مختار و آزاد است تا بنا بر تشخیص، مصلحت و منفعت خود این محدوده ارتباطات را بزرگ‌تر یا کوچک‌تر سازد. در این بین، طبقه دانشمندان در معرض کنش و واکنش‌های مختلف قرار دارند. به‌خصوص در شرایطی که علم و توانایی علمی آن‌ها می‌تواند منافع و موقعیت‌های دیگران را پایاتر و بیشتر سازد. در رأس این‌ها، حکومت‌ها و حاکمان قرار دارند که در نیاز خود به طبقه دانشمندان دو رویکرد کلی دارند:

اول: حمایت و دفاع از حقوق و جایگاه علمی آن‌ها که این خود منتهی به ایجاد روابط و معاشرت و همکاری طرفینی می‌شود.

دوم: مخالفت و ایجاد شرایط تهدید (ترس از اینکه آنچه را دارید از شما گرفته خواهد شد) تطمیع (وعده به اینکه آنچه را ندارید به شما داده خواهد شد).

بدون شک، در هر دو حالت، آنچه اهمیت و نمود بارز دارد، تثبیت منافع حکومت و ابقای نظام حاکم سیاسی بر روی اندیشه عالمان است. اگر بتوان صورت‌های مختلفی از این ارتباط را متصور شد، تنها یک صورت آن است که مطلوبیت عقلی و شرعی دارد و آن اینکه عالمان در منش علمی و رفتار اجتماعی خود آزاد و اصیل باشند و تحت هیچ

گونه تهدید یا تطمیع، دین خود را به دنیای دیگران نفروشد و آزادانه و مستقل در صد بیداری، آگاهی و روشنگری جامعه و نقد عملکرد دیگران به خصوص حاکمان باشند (حتی اگر حکومت و حاکمان هم هیچ گونه گرایش و توجهی به اندیشه و تجارب این نوع دانشمندان نداشته باشند و نخواهند که از این میراث زنده و اثرگذار در جهت رشد و پیشرفت جامعه و تحقق برنامه‌ها و چشم‌اندازهای آینده خود استفاده کنند). اما اگر حکومت و حاکمان به این دسته از دانشمندان واقعی نهند و به دنبال استفاده از اندیشه و تجارب علمی آن‌ها باشند، این خود صورت مطلوبی از ارتباط بین آن دو خواهد بود که به نحوی از انحاء، زمینه فهم و تفسیر مناسبی از این گفتار امام صادق علیه السلام است: «المُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ؛ پادشاهان فرمانروای مردم و عالمان فرمانروای بر شهریان هستند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۸۳) را به دست می‌دهد.

بنابراین، از فرض برقراری ارتباط بین عالمان و حاکمان، صورت‌بندی‌های ذیل قابل تصور است:

۱. عالم آزادانه و آگاهانه و به سبب رفع نیازهای خود لزوم ارتباط و معاشرت با حاکم و دربار را احساس و در پیش گیرد.
۲. عالم به دلیل تهدید یا تطمیع حاکم و حکومت مجبور به معاشرت و رفت‌وآمد به دربار شود.
۳. عالم به دلیل نگاه دوراندیشانه و علمی و متقدانه خود از هرگونه ارتباط و معاشرت با حاکمان جور پرهیز کند.
۴. عالم متناسب با درخواست حاکم و متعهد به علم و جایگاه علمی خود به دربار و حکومت مشورت و کمک دهد.
۵. حاکم به سبب ترس از موقعیت و منافع خود، عالم را در انزوا و تحت نظارت و بایکوت قرار دهد.
۶. حاکم به سبب نیاز به علم و بصیرت عالم او را به دربار آورده و به او پُست و منصب مهمی دهد و او هم در چهارچوب شرایط پذیرد.
۷. حاکم در مسیر حل مشکلات جامعه و حفظ حکومت خود به نزد عالم رفت‌وآمد کند.

۸. حاکم به نزد عالمی رود که سازش کار است و از این‌ها برای شکست و انزوی عالمان آزاد و بیدار کمک گیرد.

آنچه در روایات نکوهش شده، در شماره‌های ۱، ۲، ۵، ۶ و ۸ نمود دارد. آن‌هم به این دلیل کلی که هیچ مؤمنی نباید دین خود را به دنیای دیگران بفروشد. چون در روایت نبوی بدترین مردم کسی معرفی شده که دینش را به دنیای دیگری بفروشد. (نک: مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۳) از همه صورت‌های فوق شماره ۱ بدتر و نامطلوب‌تر است؛ زیرا مطابق آن، عالم به اختیار و تشخیص خود راه دربار را در پیش می‌گیرد و ارتباط با حاکم را تنها راه رسیدن به منافع و اهداف خود می‌داند. البته از این هم بدتر و منفورتر آن زمانی است که پای عالم به دربار حاکمان جور باز شود که این شکل از ارتباط عالم با حاکم مورد لعن و انکار شدید امام صادق علیه السلام قرار گرفته است: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ عَالِمٌ يَوْمٌ سُلْطَانًا جَائِرًا، مُعِينًا لَّهُ عَلَى جَوْرِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۸۱)؛ یعنی ملعون است ملعون است آن عالمی که پیشوای سلطانی ستمگر باشد و او را در ستمگریش یاری دهد. نزد فیلسوف بزرگی چون ملاصدرا هم یک گروه از علما هستند که هلاک‌کننده خود و دیگران‌اند و آن‌ها همان علمایی هستند که پیروان سلاطین و پادشاهان‌اند؛ یعنی کسانی که آشکار در طلب و اقبال به دنیا و متعلقات آن‌اند؛ زیرا رسیدن به ثروت و مال و جاه و مقام والا برای آنان جز از طریق مجالست و همنشینی با پادشاهان میسر نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۲۸)

در شماره‌های ۳، ۴، ۶ و ۷ به شکل معقول‌تری از ارتباط بین عالم و حاکم اشاره شده است که از منظر روایات بهترین نوع ارتباط، شماره ۷ دانسته شده است. دلیل کلی آن‌هم این می‌تواند باشد که ارزش علم و عالمی از هر چیزی بالاتر است، و همواره لازم است که در امور مهم و اساسی به آن‌ها مراجعه شود. به همین خاطر در روایت آمده: علما امین رسولان الهی بر مردم هستند مادام که با سلاطین مخالطی نداشته باشند، به مجرد هرگونه ارتباط و مخالطت، به امانت خود خیانت کرده و باید از این نوع علما برحذر بود و دوری کرد. (نک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۳۶)

سعدی در کتاب *گلستان*، همین معنا را به زیبایی در باب هشتم «در آداب صحبت» بیان کرده است که «مُلک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد.

پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان:

پندی اگر بشنوی ای پادشاه در همه عالم به از این پند نیست

جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست

(۱۳۷۹ش، ص ۲۲۳)

در *مرزبان‌نامه* هم به‌عنوان یکی از متون نثر قدیمی زبان فارسی آمده است که پادشاه از حیات (جمع کردن) پنج خصلت نباید غفلت کند... پنجم آنکِ دانش نزدیک او از همه چیز مطلوب‌تر باشد و او دانا را از همه کس طالب‌تر:

چو دارد ز هر دانشی آگهی بماند جهاندار با فره‌ی

بدانگه شود تاج خسرو بلند که دانا بود نزد او ارجمند

(ابن رستم بن شروین، ۱۳۸۹ش، ص ۷۲۹)

۵. حدیث ارتباط عالمان با حاکمان در میان مسلمانان

در جهان اسلام نیاز به ارتباط میان عالمان و حاکمان به‌سبب بدرفتاری‌ها و ظلم و ستم برخی از حاکمان مثلاً اموی و عباسی وضعیت یکسانی نداشت، گاهی از هرگونه ارتباط و هم‌نشینی با حاکمان نهی می‌شد؛ گاهی نیز قیود و شروطی را برای ایجاد آن ارتباط برمی‌شمردند تا جهات شرعی و اخلاقی مسئله مخدوش نگردد، اما همواره موانعی بر سر راه هر دو گروه وجود داشت. در این بین، پاره‌ای از علمای مسلمان در نهادهای سازی گفتمان حاصل از رابطه عالمان با حاکمان، تلاش‌های انکارناپذیری کردند؛ مثلاً حذیفه بن یمان، رفت‌وآمد عالمان به دربار امرا را جایگاه‌های فتنه‌ها دانست که نتیجه‌ای جز تصدیق همه کارهای امیر از ناحیه عالم به دنبال نمی‌داشت. سفیان ثوری هم در محافل مختلف چنین ابراز می‌داشت که در جهنم بیابانی است که ساکنان آن عالمانی هستند که به زیارت حاکمان می‌روند. (نک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۳۶) جمله «فَإِيَّاكَ وَأَبْوَابَ السَّلَاطِينِ» در مقاطعی از تاریخ شهرت یافت، با این استدلال که نزد پادشاهان فتنه‌ها خوابیده است و هر عالمی که پایش به دربار باز شود از دنیای خود نصیبی نمی‌برد مگر آنکه قبلش از دین خود چیزی را از دست داده باشد. (نک: ابن

عبدالبر، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۰۲؛ سلمی، ۱۳۶۹ش، ج ۳، ص ۳۷۵)

تأثیر گفتمان ارتباط با عالمان بر حاکمان را هم نباید نادیده گرفت؛ مثلاً مأمون خلیفه عباسی معتقد بود که «لو کُنتُ غَامِياً مَا خَالَطْتُ السَّلَاطِينَ، وَ مَتَى اضْطَرَّرْتُ إِلَى مُخَالَطَتِهِمْ فَبِالْأَدَبِ وَ الصَّمْتِ وَ كَتْمِ الْأَسْرَارِ وَ حِفْظِ الْهَيْبَةِ، وَ لَا يَسْأَلُونَ عَن شَيْءٍ مَهْمَا أَمَكْنَ»: اگر از مردم عادی می‌بودم با پادشاهان مخالطت نمی‌کردم و هر زمان که مجبور به مخالطت با آنها می‌شدم، ادب و خاموشی و کتمان اسرار و حفظ هیبت را پیشه خود می‌ساختم و تا حد امکان از آنها چیزی نمی‌خواستم. (ابن مفلح، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۴۶۵)

گفتمان فوق به تبع مطابقت آن با واقع و ربط بسیاری از آسیب‌های اجتماع به عدم توجه و پیاده‌سازی محتوای آن، محل توجه اندیشمندان بزرگ دیگری همچون محمد غزالی نیز قرار گرفت. غزالی در یکی از باب‌های کتاب/حیاء خود یعنی باب ششم از کیفیت حکم شرعی مخالطت با سلاطین ستمکار سخن گفت. وی سه حالت را در نظر گرفت: حالت اول که بدترین حالت آن است یعنی رفت‌وآمد به نزد حاکمان ستمکار؛ حالت دوم برعکس حالت قبل یعنی رفتن به نزد حاکمان و حالت سوم دوری و عزلت از آنها به نحوی که نه او آنها را و نه آنها او را ببینند. وی در توضیح هریک به کمک اخبار و گزارش‌های تاریخی به نکات و اصول متعددی اشاره کرد که فحوای همه آنها بر نوعی منع از معاشرت با سلاطین جور و نوعی دقت و حساسیت در معاشرت با حاکمان در جهت رد مظالم و برقراری عدل دلالت دارد. (نک: غزالی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱۲-۱۲۳)

ابن جوزی (م ۵۹۷) هم در نوشته‌های خود به این موضوع به‌طور جدی پرداخت. او یکی از صفات عالمان حقیقی (اخروی) را عدم معاشرت و مخالطت آنها با سلاطین می‌دانست. (ابن جوزی، ۱۴۳۱ق، ص ۷۲) او به شدت از معاشرت با سلاطین منع می‌کرد و معتقد بود که معاشرت با آنها زمینه فساد عالم و پیروانش را سبب می‌شود. (ابن مفلح، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۴۶۵) این نهی از مجالست عالم با حاکم نزد برخی از متقدمان تا حدی بوده که عالم مجالس دربار را دزد می‌خواندند و به هیچ وجه قبول نداشتند که عالم در این مجالست خود بتواند ردّ مظالمی بکند و کاری به مصلحت عموم انجام دهد. (نک: ابن جوزی، ۱۴۳۱ق، ص ۷۲؛ بحرانی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۸۵-۸۶) کسانی هم در طول تاریخ مدعی بودند و تلاش هم داشتند که نزد امیران و پادشاهان نروند و دوست داشتند که از جمله عالمانی باشند که پایشان به دربار حاکمان باز نشده است؛

مثلاً ابوالحسن علی بن حسن صدلی (م ۴۸۴) از وعاظ معتزلی نیشابور که کتابی در تفسیر قرآن داشته است، در دیدار با ملک شاه سلجوقی این جمله معروف را گفته: «أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ مِنْ خَيْرِ الْمُلُوكِ حَيْثُ تَزُورُ الْعُلَمَاءَ وَلَا أَكُونُ مِنْ شَرِّ الْعُلَمَاءِ حَيْثُ أَزُورُ الْمُلُوكَ.» (نک: سیوطی، ۱۴۱۱ق، ص ۶۶؛ زرکلی، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۲۷۳) جد آل خاتون یعنی علی بن خاتون عاملی از علمای زاهد جبل عامل لبنان هم به زیارت پادشاهان نمی‌رفته و در سبب این کار از او پرسیدند و این گونه پاسخ داده است که در خبر مأثور است: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعُلَمَاءَ عَلَى أَبْوَابِ الْمُلُوكِ فَبَسَّسَ الْعُلَمَاءَ وَبَسَّسَ الْمُلُوكَ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُلُوكَ عَلَى أَبْوَابِ الْعُلَمَاءِ فَنَعِمَ الْمُلُوكَ وَنَعِمَ الْعُلَمَاءَ.» شاه هم از این منش او خوشش آمده و دخترش خاتون را به ازدواج او درآورده است، از همین رو به آل خاتون معروف شدند. (نک: امین‌العاملی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۸۴)

فصلی از توجهات به گفتمان ارتباطی عالمان با حاکمان وارد ادبیات صوفیانه و منظوم مسلمانان نیز شده است؛ برای نمونه، از فضیل عیاض این جمله معروف نقل شده است: «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَجَالِسُ الْأَمْرَاءَ، وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ يَجَالِسُ الْعُلَمَاءَ.» (زمخشری، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۵) ابوحازم سلمة بن دینار از زهاد و صوفیان نیمه نخست قرن اول هجری نیز گفته: «إِنَّ خَيْرَ الْأَمْرَاءِ مَنْ أَحَبَّ الْعُلَمَاءَ، وَ إِنَّ شَرَّ الْعُلَمَاءِ مَنْ أَحَبَّ الْأَمْرَاءَ...» در گذشته رسم بر این بوده که هرگاه امرا به نزد علما می‌فرستادند که پیش آن‌ها بیایند آن‌ها هم نمی‌آمدند و اگر عطایی هم به آن‌ها می‌دادند قبول نمی‌کردند. و این امرا بودند که نزد علما در خانه‌هاشان می‌آمدند و از آن‌ها سؤال می‌کردند و این کار هم به صلاح امرا و هم علما بود. چون وقتی مردم آن‌ها را می‌دیدند چنین می‌گفتند: چرا ما از اینان علم را طلب نکنیم تا مانند آن‌ها شویم، پس علم را از علما طلب می‌کردند. با آمدن امرا پیش علما شرایطی پیش می‌آمد که اگر چیزی به آن‌ها عطا می‌کردند آن را قبول می‌کردند و بر یکدیگر جرئت پیدا می‌کردند. (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۴۳— ۲۴۴) سفیان ثوری هم گفته: «بهترین سلطانان آن است که با اهل علم نشینند و از ایشان علم آموزد و بدترین علما آنکه با سلاطین نشینند.» (عطار نیشابوری، ۱۹۰۵م، ص ۱۹۳) از ابوزکریا یحیی بن معاذ رازی هم نقل شده که گفته: «اجْتَنِبْ صُحْبَةَ ثَلَاثِ أَصْنَافٍ مِنَ النَّاسِ: الْعُلَمَاءَ الْغَافِلِينَ وَ الْفُقَرَاءَ الْمُدَاهِنِينَ وَ الْمُتَصَوِّفَةَ الْجَاهِلِينَ، اما علماء غافلین آنان

باشند که دنیا را قبله خود گردانیده باشند و از شرع آسانی اختیار کرده و پرستش سلاطین بر دست گرفته و درگاه ایشان را طوافگاه خود گردانیده و جاه خلق را، محراب خود کرده باشند.» (هجویری، ۱۳۷۵ش، ص ۱۹-۲۰)

شاعران هم در نشر این گفتمان نقش انکارناپذیری داشتند (نک: سیوطی، ۱۴۱۱ق، ص ۶۷-۷۰)؛ مثلاً محمد بن ادریس شافعی در برخی از اشعار منسوب به ایشان همراهی با پادشاهان را بلا دانسته بود چون آن‌ها به هیچ وجه از دیگران راضی نمی‌شوند و به هرگونه مدح و کمک دیگران به خودشان گمان بد دارند. این شاعر توصیه می‌کند که از رفتن به دربار آن‌ها باید پرهیز کرد، چون ایستادن بر دربار پادشاهی آن‌ها ذلت و خواری به بار می‌آورد:

إِنَّ الْمُلُوكَ بَلَاءٌ حَيْثُمَا حَلُّوا فَلَا يُكُنْ لَكَ فِي أَفْنَائِهِمْ ظِلٌّ
وَمَا تُرِيدُ بِقَوْمٍ إِنْ هُمْ سَخَطُوا حَارُّوا عَلَيْكَ وَإِنْ أَرْضِيَتْهُمْ مَلُوا
وَإِنْ مَدَحْتَهُمْ ظَنُّوكَ تُخَدِعُهُمْ وَاسْتَقْلُوكَ كَمَا يَسْتَقِيلُ الْكَلُّ
فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ عَنِ أَسْوَابِهِمْ أَبَدًا إِنَّ الْوُقُوفَ عَلَى أَسْوَابِهِمْ ذُلٌّ

از فرزددق شاعر معروف عرب هم نقل است:

قَلَّ الْبَصَرُ وَالْمَرْءُ فِي ذَوْلَةِ السُّلْ طَانَ أَعْمَى مَا دَامَ يَدْعَى أَمِيرًا
فَإِذَا زَالَتِ الْوِلَايَةُ عَنْهُ وَاسْتَوَى بِالرَّجَالِ كَانِ بَصِيرًا

شاعری نیز این گونه نهی از تقرب دربار سلاطین کرده است:

قَالُوا تَقَرَّبْ مِنَ السُّلْطَانِ قُلْتَ لَهُمْ يَعِيدُنِي اللَّهُ مِنْ قُرْبِ السَّلَاطِينِ
إِنْ قُلْتَ دُنْيَا فَلَا دُنْيَا لِمُتَجِنٍ أَوْ قُلْتَ دِينًا فَلَا دِينَ لِمَفْتُونٍ

(ابن مفلح، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۲۹)

اثر گفتمان ارتباطی عالمان با حاکمان در حدی بود که کسانی در این موضوع خاص آثاری را تألیف کردند؛ مثلاً ابن عبدالبر (م ۴۶۳) در کتاب جامع بیان العلم و فضله، باب «ذم العالم علی مداخلة السلطان الظالم» را آورد. (نک: ابن عبدالبر، ۱۴۲۱ق، ص ۲۲۶-۲۳۴) ابن مفلح مقدسی (م ۷۳۶) هم در کتاب الآداب الشرعية والمنح المرعية فصلی با عنوان «انقباض العلماء المتقين من إتيان الأمراء و السلاطين» را قرار داده است.

(نک: ابن مفلح، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۴۵۷-۴۶۷) سیوطی (م ۹۱۱) رساله‌ای با عنوان «ما رواه الأساطین فی عدم المعجیء إلى السلاطین» نگاشت. (نک: سیوطی، ۱۴۱۱ق) محمد بن عبدالله شوکانی (م ۱۲۵۰ق) رساله‌ای در رد آنچه سیوطی به صورت عام در ذم ارتباط عالمان با حاکمان گفته بود، نوشت و نام آن را «رفع الأساطین فی حکم الاتصال بالسلاطین» گذاشت. (نک: شوکانی، ۱۴۲۷ق) محمد بن صالح عثیمین از علمای معاصر اهل سنت، هم تعلیقاتی بر رساله شوکانی با عنوان «التعلیق علی رسالۃ رفع الأساطین فی حکم الاتصال بالسلاطین» نوشت. (نک: عثیمین، ۱۴۳۰ق)

کتاب *زبده السالکین و تنبیه السلاطین* نیز توسط سید احمد بن جلال‌الدین خواجگی کاشانی (م ۹۴۹) در احوال علما و امرا تدوین شده است. رساله‌ای است کوتاه و عرفانی به نثر و نظم و با استفاده از آیات و روایات و با شرح حدیث شریف نبوی «خیر الامراء من زار العلماء و شر العلماء من زار الامراء» آغاز می‌شود. نسخه‌ای از این رساله در فهرست مشترک نسخه‌هایی خطی پاکستان ۴/۲۳۶۱ آمده است. (نک: منزوی، ۱۳۶۹ش)

با این حال، قابل تصور است که بسیاری از مسلمانان، محتوای گفتمان ارتباط عالمان با حاکمان را نفی هرگونه معاشرت و مخالطت علما با دربار پادشاهان ستمکار و غیر عادل می‌دانستند. در رأس این گروه، فقهای مسلمان قرار دارند که شیوه ارتباط و مواجهه عالمان با حاکمان را در قالب فتوای شرعی مورد بررسی قرار داده‌اند و در این زمینه مدلول برخی آیات قرآن را نیز مستند شرعی خود دانسته‌اند؛ مثلاً اینکه نباید با ستمکاران نشست و برخاست داشت: «فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» (انعام: ۶۸)، یا اینکه نباید هیچ گونه میل و رغبتی هم به ستمکاران نشان داد: «وَلَا تَرْکَنُوا إِلَى الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ...» (هود: ۱۱۳) بیشتر فقهای شیعه، این بحث را در کتاب *مکاسب* با عنوان «معونه الظالمین» و به مثابه یکی از مکاسب محرمه آورده‌اند. بعضی هم در این زمینه ادعای اجماع کرده و آن را اجماعی همه فقها دانسته‌اند؛ مثلاً شیخ انصاری، حرمت «معونه الظالمین» را مورد اتفاق همه فقهای شیعه و از جمله گناهان کبیره دانسته است. (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۱۳) افزون بر این، نزد فقهای شیعه، همکاری علما با حکام جور در شرایط خاص، ظاهراً به معنای مشروع جلوه دادن حکومت جور نبوده است بلکه بیشتر توجه به اسبابی چون تقیه، مصالح بندگان، احیای

فریضه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و... مد نظر بوده است. (نک:

طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۵۶-۳۵۷؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۸۹-۹۲)

۶. رابطه عالمان با حاکمان در پرتو واقعیت‌ها

واقعیت آن است که هیچ ارتباط اجتماعی نباید قطع و بی‌نتیجه بماند مگر پس از آنکه ثابت شود اولاً این ارتباط از همان اول یا بعد از گذشت زمانی یک‌طرفه بوده و آن طرف دیگر هیچ تعهد و مسئولیتی نسبت به آن ارتباط و تداوم آن نداشته است؛ ثانیاً ثابت شده باشد که آن ارتباط به نفع یکی و ضرر دیگری است طوری که منفعت یک طرف ارتباط و زیان آن طرف دیگر بلندمدت و جبران‌ناپذیر خواهد بود؛ ثالثاً هیچ دلیل منطقی و وجه اخلاقی برای حفظ و تداوم آن ارتباط وجود نداشته باشد. صرفاً نیروی قهر و اجبار یک طرف سبب متابعت و مخالفت آن دیگری شده باشد.

گفتمان ارتباطی عالمان با حاکمان در جانب چرایی نرفتن و عدم مخالفت عالمان با حاکمان جور و ستمکار روشن و قابل تسری به همه زمان‌ها و مکان‌هاست؛ چون بالاتفاق آرمان همه جوامع انسانی نفی هرگونه ظلم و تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی و آزادی‌های مشروع سیاسی بوده است. لازمه تحقق آن نیز روی کار آمدن نظام‌های مشروع سیاسی و حاکمان عادل و شجاع است؛ زیرا یک نظام سیاسی از مجموعه‌ای از گروه‌های اجتماعی تشکیل شده است که قدرتمندند و بخشی از این قدرت را وامدار طبقه دانشمندان و نخبگان جامعه‌اند. به همین سبب ملاحظه نوع مناسبات و روابط بین طبقات حاکم با طبقه دانشمندان محل توجه و دقت نظر اغلب فلاسفه سیاسی بوده است. حتی در دوره‌ای از تاریخ اندیشه بشری، گروهی به این نتیجه رسیدند که جز دانشمندان، آن‌هم حکیمان و فیلسوفان، لایق منصب و مسند حکومت نیستند. افلاطون، فیلسوف مشهور یونان، حکومت فرزندان را پیشنهاد داد. او می‌گفت: «به عقیده من به‌طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آنگاه که در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به‌راستی و جدّاً در سلک فلاسفه درآیند و نیروی سیاسی با حکمت توأم در فرد واحد جمع شود... تا این شرایط انجام نشود، هرگز ممکن نیست طرحی که ما در ضمن این مباحثه در نظر گرفتیم، از مرحله امکان بگذرد و پا به عرصه وجود نهد.» (افلاطون، ۱۳۷۹، ص ۳۱۵-۳۱۶)

آن نظر و دیدگاه که بیشتر با واقعیت‌های پیش روی فرهنگ‌ها و جوامع بشری سازگاری دارد، این است که نفی مطلق هرگونه ارتباط بین عالمان و حاکمان و دولتمردان، نامعقول و غیرواقع‌بینانه است؛ به‌خصوص در جهان معاصر که دولت‌ها و نظام‌های سیاسی، حفظ و رشد و بقای خود را مدیون دانشمندان و کشفیات علمی آن‌ها می‌دانند، خواه‌ناخواه این ارتباط شکل خواهد گرفت و آثار و نتایج خاص خودش را نیز به دنبال خواهد داشت. بی‌شک استناد و تمسک به روایات مطرح در گفتمان ارتباطی بین عالمان و حاکمان آن‌گونه که در میان گذشتگان مطرح بود و در مقاطعی از تاریخ به قطع کامل روابط بین آن دو منتهی می‌شده است، امروز امکان‌پذیر نیست؛ چون مناسبات و اقتضائات فرق کرده است. ولی با رعایت ملاحظات زیر می‌توان درک واقعی‌تر و مطلوب‌تری از رابطه عالمان با حاکمان به دست داد:

۱. علما و دانشمندان مسبوق و مصبوق به اخذ پیمان الهی از آن‌ها(نک: شریف رضی، ۱۴۳۴ق، ص ۶) مبنی بر تعلیم دیگران و نشر علوم خود نباید گوشه عزلت و فراق از جامعه و حکومت در پیش گیرند تا امیران و حاکمان به دور از آن‌ها و مطمئن از عدم دخالت و شجاعتشان دست به هرکاری بزنند و مثلاً مردم و جامعه را در سرازیری فساد و تبعیض و استبداد قرار دهند.

۲. تحت هیچ شرایطی نباید دامنه نفوذ و تأثیرگذاری طبقه علما و دانشمندان یک قوم متزلزل و نادیده گرفته شود، چون اثرات روانی و تربیتی آن بر مردم و شهروندان جبران‌ناپذیر خواهد بود.

۳. طبقه دانشمندان و نخبگان در کنار سایر طبقات جامعه قرار دارند. هرگونه پرهیز و دوری آن‌ها از متن حوادث اصلی حکومت و عدم مشارکت و مداخله آن‌ها در پیگیری و حل مشکلات و موانع رشد جامعه می‌تواند بهترین زمینه برای قدرت‌طلبی ناهالان و رواج ظلم و بی‌عدالتی در جامعه باشد.

۴. اگرچه دربار و قدرت آمیخته به امور دنیایی و وسوسه‌برانگیز است، باید دانست آن دسته از عالمان دستخوش لغزش و انحراف می‌شوند که نیت و انگیزه آن‌ها دنیا یعنی جاه و مال و مناصب حکومتی است و گرنه برای عالمان برخوردار از نیروی ایمان و تقوا و متعهد به علم و تخصص خود و آزاد و مستقل از جناح‌بندی‌های سیاسی و

زدوبندهای حزبی چه بسا حضور در نزد امرا و پادشاهان زمینه‌ای برای رد مظالم و آگاهی و روشنگری جامعه و حتی احراز اطمینان و اعتماد حاکمان به خود باشد.

۷. نتیجه‌گیری

موضوع ارتباط بین عالمان و حاکمان به دو شکل خاص در منابع روایی انعکاس یافته است: یکی آمدن حاکمان به نزد عالمان که با نوعی بیرون رفتن از دربار گویی باید همراه می‌بود و دیگری عدم مجالست عالمان با دربار حُکام جور. بررسی و نقد سندی و متنی حدیث رابطه عالمان با حاکمان نتایج زیر را در بر داشت:

۱. صورت زبانی رایج گفتمان ارتباطی بین عالمان و حاکمان یعنی «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَجَالِسُ الْأُمَرَاءَ، وَ خَيْرُ الْأُمَرَاءِ مَنْ يَجَالِسُ الْعُلَمَاءَ» در منابع اولیه حدیث فریقین نقل و ضبط نشده است. احادیثی نزدیک به مضمون حدیث مورد نظر در آن منابع آمده است.
۲. نخستین نقل‌ها به منابع قرن چهارم و پنجم هجری برمی‌گردند که اسانید متصلی هم برای آن ذکر نشده است، فقط عبارات مبهمی چون «وقالوا»، «و فی الخبر»، «روی فلان» و... آمده است. از این رو حدیث مورد نظر مرسل و دارای ضعف اسانید است.
۳. در برخی منابع هم «قال رسول الله» آمده است اما سند متصلی برایش ذکر نشده است؛ از همین رو امکان بررسی و نقد بیرونی حدیث وجود ندارد.

۴. حدیث مذکور بیشتر در منابع اخلاقی و عرفانی و ادبیات متصوفه وارد شده و این شاهد است بر اینکه مدلول این نوع اخبار با جهان‌نگری صوفیان و واعظان و زاهدان که میل به ترک دنیا و عزلت از اجتماع دارند، سازگارتر بوده است. این احتمال هم وجود دارد که عدم ذکر حدیث در منابع حدیثی و فقهی به سبب دخالت نزاع تاریخی میان فقیهان با صوفیان و زاهدان گوشه‌نشین بوده باشد، چون برای فقها حضور و مراجعه به نزد حاکمان از آن جهت که می‌توانست زمینه‌ساز احقاق حقوق و رد مظالم و کمک به اجرای عدل در جامعه و تبلیغ دین و مذهب و... بوده باشد، اهمیت بسیار داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. شایان ذکر است که محقق کتاب سیوطی، آقای مجدی فتحی السید ابراهیم، بیشتر احادیث نقل شده در این کتاب را ضعیف دانسته است. (نک: سیوطی، ص ۲۳-۲۵)
۲. از این نوع احادیث می‌توان در بررسی بحث حکومت فقها (ولایت فقیه) به عنوان عالمان دینی و اینکه حکومت آن‌ها از چه جایگاه و مشروعیتی برخوردار خواهد بود استفاده کرد، ولی این موضوع

نیاز به یک تحقیق جداگانه دارد؛ چون ابعاد موضوع و دیدگاه‌های مرتبط با آن بسیار گسترده است. ۳. برای مثال در منابع حدیث و فقه شیعه، حدیث مورد نظر این جستار ذکر نشده است. شاید به این علت که رواج این حدیث در میان اهل تصوف و زهاد در حدی بوده است که برای فقهای مسلمان نهی از هرگونه ارتباط عالمان با دربار حکام را قابل پذیرش نمی‌کرده است، در این راستا اختلافات دیرین بین فقها با صوفی مسلکان خواه ناخواه مزید بر علت بوده است. چون برای فقها صدور حکم ارتباط عالمان با حکام عادل یا جائز اهمیت داشته است، و مدام در محل پرسش مردم قرار داشتند لذا به ذکر پاره‌ای از روایات مرتبط با همکاری عالمان با حکام جور توجه کرده، اما منحصرأ به حدیث مورد نظر در این گفتار هیچ اشاره‌ای نداشته‌اند.

۴. مراد عبدالرحمن بن زیاد بن انعم الافریقی است که شرح حال او در کتاب *سیر الاعلام النبلاء* آمده است. (ذهبی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۴۱۱)

۵. البته مسئله حاکمیت عالمان منتفی نیست چون این خود دارای ارزش زیادی است آن زمان که در رأس امور جامعه عالمان قرار داشته باشند. مدل حکومت دینی بعد از غیبت بر همین اساس تعریف می‌شود و عالمان دینی که نقش مرجعیت و دارای قوه اجتهاد هستند یا قدرت و حاکمیت را در دست می‌گیرند یا اینکه از حاکم دینی حمایت و دفاع می‌کنند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن، *الجرح و التعديل*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۷۱ق.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن ابی فراس، ورام، *تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)*، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
۵. ابن الجوزی، ابوالفرج، *منهاج القاصدين و مفید الصادقین*، تحقیق کامل محمد الخراط، دمشق: دار التوفیق، ۱۴۳۱ق.
۶. ابن رستم بن شروین، مرزبان، *مرزبان‌نامه*، ترجمه سعدالدین وراوینی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۸۹ش.
۷. ابن سلامه، محمد، *شرح فارسی شهاب الأخبار*، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۸. ابشبهی، ابوالفتح محمد بن احمد، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: عالم‌الکتب، ۱۴۱۹ق.

كاوشى در اعتبارسنجى حديث «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ جَالَسَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ جَالَسَ الْعُلَمَاءَ ۲۴۵

۹. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، بهجة المجالس و أنس المجالس، تحقيق محمد مرسى الخولى، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۹۸۱م.
۱۰. ———، جامع بيان العلم و فضله، تحقيق ابوالأشبال الزهيرى، الدمام: دار ابن الجوزى، ۱۴۲۱ق.
۱۱. ابن مفلح، محمد بن مفلح، الأداب الشرعية و المنح المرعية، تحقيق شعيب الارنؤوط و عمر القيام، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۹ق.
۱۲. ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله، حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، تحقيق محمدرضا شفيعى كدكنى، قاهره: دار أم القراء للطباعة والنشر، بى تا.
۱۳. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة، تبريز: نشر بنى هاشمى، ۱۳۸۱ق.
۱۴. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد رحمانى، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۹ش.
۱۵. امين العاملى، سيد محسن، أعيان الشيعة، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۱۶. انصارى، شيخ مرتضى، المكاسب، قم: منشورات دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
۱۷. بحراني، شيخ يوسف، الكشكول، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۸م.
۱۸. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بيروت: دار ابن كثير، ۱۴۲۳ق.
۱۹. بستى، محمد بن ابى حبان، الثقات، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۳ق.
۲۰. بيهقى، احمد بن حسين، شعب الايمان، تحقيق عبدالعلى عبدالحميد حامد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية بيومباى بالهند، ۱۴۲۳ق.
۲۱. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن، تحقيق و تعليق احمد محمد شاكر و محمد فؤاد عبدالباقي و ابراهيم عطوة، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي، ۱۳۹۵ق.
۲۲. تميمى آمدى، عبدالواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، تصحيح سيد مهدي رجايى، قم: دار الكتاب الاسلامى، ۱۴۱۰ق.
۲۳. حيدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الأربعة، بيروت: دار التعارف، ۱۴۲۲ق.
۲۴. ذهبى، شمس الدين، سير أعلام النبلاء، تحقيق مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.
۲۵. راوندى، فضل الله بن على، النوادر، تحقيق احمد صادقى اردستاني، قم: دار الكتاب، بى تا.
۲۶. زمخشري، محمود بن عمر، ربيع الأبرار و نصوص الأخيار، تحقيق عبدالأمير مهنا، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۲۷. زرکلى، خيرالدين، الأعلام، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۹م.
۲۸. سعدى، مصلح بن عبدالله، گلستان، تصحيح محمدعلى فروغى، مشهد: شركت به نشر، ۱۳۷۹ش.
۲۹. سلمى، ابو عبدالرحمن، مجموعة آثار السلمى، تهران: مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۶۹ش.
۳۰. سيد مرتضى، على بن حسين، رسائل، تحقيق سيد مهدي رجايى، قم: دار القرآن الكريم، ۱۴۰۵ق.

۳۱. سیوطی، جلال‌الدین، *ما رواه الأساطین فی عدم المعجی الی السلاطین*، تحقیق محمد فتحی السید، طنطا: دار الصحابة للتراث، ۱۴۱۱ق.
۳۲. شریف رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۴ق.
۳۳. شوکانی، محمد بن عبدالله، *رفع الأساطین فی حکم الاتصال بالسلاطین*، حقه و علق علیه وخرج احادیثه: محمد صبحی بن حسن حلاق أبو مصعب، صنعا: مكتبة الجيل الجديد، ۱۴۲۷ق.
۳۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *شرح اصول الکافی*، تحقیق محمد خواجه‌جوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۳۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *الخصال*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۳۶. —، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم: دارالشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت: دار الفکر العربی، ۱۴۰۰ق.
۳۸. عثیمین، محمد بن صالح، *التعلیق علی رسالة رفع الأساطین فی حکم الاتصال بالسلاطین*، الرياض: مدار الوطن للنشر، ۱۴۳ق.
۳۹. عطار نیشابوری، فریدالدین، *تذکرة الاولیا*، تصحیح رینولد نیکلسون، مطبعة لیدن هلند، ۱۹۰۵م.
۴۰. علوی، محمد بن علی بن حسین، *المناقب*، تحقیق حسین موسوی بروجردی، قم: نشر دلیل ما، ۱۴۲۸ق.
۴۱. غزالی، محمد، *احیاء علوم‌الدین*، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
۴۲. کراجکی، محمد بن علی، *کنز الفوائد*، تصحیح عبدالله نعمة، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی، *نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول‌الدین*، تحقیق مهدی انصاری قمی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ش.
۴۵. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، صححه: شیخ صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵ق.
۴۶. مجلسی، محمدتقی، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تصحیح و تحقیق حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.
۴۷. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تحقیق جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۸. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۴۹. منزوی، احمد، *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان*، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۹ش.
۵۰. مولوی، محمد جلال‌الدین، *فیه مافیه*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۶ش.
۵۱. هجویری، ابوالحسن علی، *کشف المحجوب*، تهران: نشر طهوری، ۱۳۷۵ش.